

❁ دل آشنا با قرآن

امام که آمده بودند ایران - سال ۵۷ - خب ما اول یک نظر امام را دیدیم، روزی که ایشان وارد شدند امام را آنجا زیارت کردیم بعد هم شب که آمدند مدرسه‌ی رفاه یک نظر دیدیم، نزدیک هم نرفتم که مبادا مزاحمشان بشویم که همه‌ی دورشان را گرفته بودند، می‌بوسیدند، من گفتم، من یک نفر حداقل اذیت نکنم امام را، نرفتم، [گفتم] بعد می‌رویم خدمت امام. فردا شیش بود ظاهراً، یا یکی دو شب بود که آن مدرسه‌ی علوی بودند، فرستادند ما را خواستند، بنده و بقیه‌ی برادرانی که عضو شورای انقلاب بودیم ماها را خواستند. من وارد اتاق شدم، سر شب بود دیدم امام نشستند پشت قرآن دارند قرآن می‌خوانند. حالا کی است؟ دو سه روز بعد از ورود امام، آن روزهایی که شماها لابد یادتان هست در خیابان ایران و آن محوطه‌ی اطراف چه خبر بود از جمعیت و ولوله‌ی جمعیت. امام مراجعات به او شده، آمده‌اند، رفته‌اند. حالا غیر از این که مردم آمده‌اند مراجعه کردند، افراد خصوصی، سیاستمداران، روحانیون، - نمی‌دانم - دوستان قدیمی، افراد متفرقه آمدند خدمت امام، یکی پیشنهاد کرده، یکی پرسیده، یکی چیزی گفته، مرتب مشغول بود امام. سرشب ایشان در این همه غوغا که حالا بعدش هم باز یک عده‌ای بخواهند ملاقات کنند، یک عده‌ای کار دارند، تا آخر شب باز امام کار داشت، در همه‌ی این غوغاها بعد از نماز مغرب و عشا ایشان نشسته بودند در یک اتاق تنها

انگار که در این دنیا هیچ خبری نیست قرآن را باز کرده بودند، مشغول قرآن خواندن بودند. یعنی امام یک روز هم قرآن خواندن یادشان نمی‌رفت؛ مرتب قرآن می‌خواند. ببینید این دل با قرآن آشناست که این جوری است.

درس تفسیر قرآن کریم ۱۳۶۰/۱۱/۰۹

❁ یادآوری سخن امام در شورای عالی دفاع

یکی از خاطرات تلخ بنده که حالا چون مدتها گذشته تدریجاً از تلخی هم خارج شده، این است که در جلسه‌ی شورای عالی دفاع، فرماندهان متفقاً گفتند که ما برای مدت بیست روز یا بیست و پنج روز بیشتر مهمات و سلاح نداریم، که این خیلی ما را نگران کرد. یکی از فرماندهان گفت که اگر بجنگیم بیست روز یا بیست و پنج روز، اگر جنگ قطعی نکنیم اما همین‌طور تبادل آتشی، بکنیم سه ماه، بیشتر [مهمات] نداریم. خیلی در جلسه‌ی شورای دفاع این حرف به صورت تلخی ادا شد و یادم می‌آید آن روزهایی بود که داشتیم راجع به پیشنهادهایی که از طرف بعضی‌ها شده بود برای صلح، مذاکره می‌کردیم. بنی‌صدر گفت که خوب است قبل از مذاکرات از فلانی - یکی از فرماندهان - بپرسیم بینیم وضع مهمات ما چگونه است. رو کرد به او، آن هم خیلی خونسرد این مطلب را بیان کرد، به نظر می‌رسید یک پیش‌جلسه‌ای قبلاً درست شده بود راجع به این مسأله قبلاً صحبت شده بود و هماهنگی کامل انجام گرفته بود، طبعاً وقتی که ما اگر می‌خواستیم بجنگیم بیست روز بیشتر مهمات نداشتیم اگر همین‌طور تبادل آتش می‌کردیم سه ماه دیگر، ... باید صلح می‌کردیم دیگر والا بعد از سه ماه باید دستهایمان را بالا می‌گرفتیم مثلاً، یک همچنین چیزی. خیلی جلسه تلخ شد، اوقات ماها خیلی تلخ شد و یک مقداری اعتراض کردیم من ناگهان از یک چیزی یادم آمد، یک خاطره‌ای یادم آمد و آن این بود که در روزهای اول جنگ یک روز من رفتم خدمت امام،

امام به من گفتند که ما چند تا تفنگ داریم؟ تفنگ، تفنگ انفرادی چند تا داریم؟ این را شما تحقیق کنید به من بگویید. من آمدم فوراً جمع کردم همه‌ی برادران فرمانده را گفتم که امام فرمودند مشخص کنید ما چند تا تفنگ داریم؟ اینها هم گفتند باشد چشم فوری به همه جا ابلاغ شد، به نیروی زمینی، نیروی هوایی - نمی‌دانم - ژاندارمری، فلان یک عددی را به من گفتند که اگر بگویم این عدد را به شما، شماها از تعجب خنده‌تان می‌گیرد که ما این قدر فقط تفنگ داشته باشیم. من هم قبول کردم چون به نظر من عدد زیادی بود، هنوز روزهای اوّل جنگ بود ما درست آزمایش نکرده بودیم سلاح و مهمّات و آدم و جنگ و این چیزها را، برایمان خیلی زیاد بود، چندین هزار مثلاً تفنگ، من رفتم خدمت امام گفتم که آقا این فهرست این تفنگهاست. این قدر در نیروی زمینی است، این قدر در نیروی هوایی است، و... خواندم برای امام، امام یک تأملی کردند و یک نگاهی کردند و با یک لحن بسیار خاطر جمعی گفتند خیلی بیش از اینهاست، خیلی بیش از اینهاست من تعجب کردم که امام چطور با نفس گرم می‌گویند خیلی بیش از اینهاست، بعد امام از حرف تفنگ خارج شدند گفتند که این را بدانید اسلحه و مهمّاتی که در این کشور ذخیره شده از پیش، برای مقابله‌ی با قدرتی مثل روسیه تعبیه شده. خیلی بیش از این حرفها ما سلاح و مهمّات داریم بروید بگردید پیدا کنید. من این حرف را در آن جلسه‌ی شورای عالی دفاع یادم آمد بعد دلم یک امیدی گرفت شاید [این خاطره را] هم نقل کردم یا نقل نکردم یادم نیست، گفتم که شما آقایان خیلی اوقات شده که ... یک رقم‌هایی گفتید، نه این جورها هم نیست ما خاطرمان جمع است، جلسه را تمامش کردیم.

مصاحبه با روزنامه‌ی جمهوری اسلامی و پیام انقلاب در سالگرد
جنگ تحمیلی ۱۳۶۲/۰۶/۱۶



❁ پیروزی در انجام تکلیف

دیروز یکی از برادران عزیزی که در پاریس خدمت امام بودند برای من نقل می‌کردند. در پاریس خبرنگارها از امام پرسیدند شما چقدر امیدوار به پیروزی خودتان هستید؟ امام خطاب به خبرنگارها گفتند ما همین الان پیروزیم. این را امام در وضعی گفت که شاه هنوز امیدوار بود که کماندوهای امریکایی بریزند مردم را قتل عام کنند احتمالش هم بود ممکن بود بکنند، در همان شرائط امام گفت ما پیروزیم. چرا پیروزیم؟ چون آن شخصی که تکلیفش را انجام داده و موفق شده که تکلیفش را انجام بدهد پیروز است.

بیانات در جمع امت شهیدپرور مشهد به مناسبت شهادت امام رضا(ع) (۱۳۶۳/۹/۳)

❁ تأکید امام: قیام برای وظیفه

ما بارها از امام عزیز و معلّم دین و اخلاقمان این جمله را شنیدیم. بارها امام گفتند که ما برای نتیجه اقدام نمی‌کنیم، ما برای وظیفه اقدام می‌کنیم. ما اقدام می‌کنیم برای این که وظیفه‌مان را انجام داده باشیم. البته خدای متعال اگر از روی اخلاص باشد ما را به نتیجه هم خواهد رساند. همچنانی که دیدیم در بزرگترین آزمایش این ملت - یعنی حادثه‌ی واژگون کردن نظام دوهزاروپانصد ساله‌ی ستمشاهی - خود این امام عزیز و لشکر عظیم او که همین توده‌ی امت حزب الله بودند با دست خالی به نتیجه هم رسیدند. من یک وقتی از امام سؤال کردم - همین چند ماه قبل از این - گفتم شما از کی به فکر ایجاد حکومت اسلامی افتادید؟ چون درسهای حکومت اسلامی امام سال چهل و هفت در نجف ایراد شد و نوارهایش آمد این جا و تغییر حکومت اسلامی را ما در کلمات ایشان ندیده بودیم. من گفتم مبدأش کی بود؟ ایشان گفتند که من دقیقاً یادم نیست که مبدأ کی بود، اما آن نقطه‌ی مورد توجه این است. گفتند هر وقتی که من هر چیزی را احساس کردم وظیفه است آن را انجام دادم، خدای متعال خودش جور آورد. یعنی خاصیت «من کان لله کان الله له» همین است. وقتی انسان احساس می‌کند وظیفه‌اش است این کار را انجام می‌دهد، و مجموع این کارهایی که بر طبق تشخیص وظیفه - آن هم بوسیله‌ی یک فقیه، یک فقیه عظیم الشان - انجام می‌شود یک تسلسلی از یک

کارهای منظم در می‌آید که منتهی می‌شود به حکومت اسلامی و نظام اسلامی
و یک چنین انقلابی.

در صبحگاه سپاه پاسداران در پادگان قصر فیروزه ۱۳۶۴/۷/۲



❁ ابراز خوشحالی امام

در سال پنجاه‌ونه بنده از این لباسهای فرم سربازی یا بسیجی می‌پوشیدم زیر قبا می‌آدمم تهران. از مناطق جنگی که غالباً در آن سال آن‌جا بودم. هر دفعه می‌آدمم می‌رفتم خدمت امام گزارشی عرض می‌کردم. اولین باری که با این لباس که البته رویش قبا پوشیده بودم رفتم خدمت ایشان. ایشان شدیداً متأثر شدند، گفتند یک روزی بود که این لباس - لباس جُندی - خلاف مروّت محسوب می‌شد. اگر عالمی لباس جُندی - می‌پوشید پشت سرش نماز نمی‌شد خواند خلاف مروّت بود. از کتب فقهیه هم مثال زدند برای خلاف مروّت به لباس جُندی. اما امروز روحانیت اسلام افتخار می‌کند که این لباس را می‌پوشد شدیداً ایشان متأثر شدند و ابراز خشنودی و خوشحالی کردند حقیقت همین است. آن جُندها واقعه‌ش هم این بود که پوشیدن لباسشان خلاف مروّت، بلکه خلاف عدالت بود. اما جُند امام زمان لباسش از همه کس مناسبتر برای ماست، که ادّعی این را داریم و کوشش را زدیم که ما لشکر امام زمانیم،

سخنرانی در اجتماع ۱۲۰۰ نفری طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی قم

اعزامی به جبهه (۱۳۶۶/۸/۲۹)

❁ ایجاد امید در دل مردم

در همین محیط - محیط ملکوتی و مقدّس - آنچنان سیطره‌ی ظالمانه‌ی حکومت طاغوت، شدید بود که در زیر سایه‌ی علی بن موسی الرضا [علیه السلام] کسی جرأت نمی‌کرد از آرمان ائمه‌ی معصومین و از جهتگیری علی بن موسی الرضا [علیه السلام] [سخن بگوید] مسجد گوهرشاد، این صحنین شریفین، این حرم مطهر، این دستگاه آستانه پایگاهی بود برای دشمنان اسلام و دشمنان علی بن موسی الرضا. در آن شب عاشورای تاریخی در سال ۱۳۵۷ که مردم ما بعد از راهپیمایی و اعلام براءت از طاغوت و پیروان طاغوت در این صحن بزرگ - صحن انقلاب - اجتماع کردند، بنده در اجتماع عظیم مردم در آن شب خطاب به علی بن موسی الرضا [علیه السلام] از این بزرگوار عذرخواهی کردم؛ گفتم من به‌عنوان یکی از افراد این شهر از شما معذرت می‌خواهم ای علی بن موسی الرضا که در زمان ما در مقابل بارگاه مقدّس تو، دشمنان تو بر منبرها بالا رفته‌اند و معارف ضدّ اسلامی و ضدّ ولایت و ضدّ جهتگیری انبیاء را بر زبان آورده‌اند و ذهنها و دلها را گمراه و مأیوس کرده‌اند. آنچنان فضا گرفته بود در دوران اختناق، که هیچ‌امیدی در دلها نبود و کسانی که حرکت می‌کردند اگرچه امید قطعی به صدق وعده‌ی الهی داشتند، اما هیچ یک از ظواهر نشان نمی‌داد و این امید را نمی‌بخشید که بتوانند اینها یک حرکت اساسی را انجام بدهند. اوّل کسی و بهترین و بزرگترین کسی که امید را در دلهای این مردم بوجود آورد و نور امید را تابان و مشتعل کرد، امام عزیز و

بزرگوار ما [بود]. در عین شدت فشار و اختناق مردم را، به آینده‌ی روشن دعوت می‌کرد. و من فراموش نمی‌کنم آن کلماتی را که از زبان امام عزیزمان خارج شد؛ در آن روزی که دژ خیمان طاغوت حمله کردند به مدرسه‌ی فیضیه و فضا را پر کردند از خشونت قساوت‌آمیز و ددمشانه‌ی خودشان، همه‌ی دلها لرزان و خالی از امید و مردد، در یک جملات کوتاهی در ظرف چند دقیقه امام عزیزمان صحبت‌هایی کردند که دلها برافروخته شد از نور امید.

نقش امید در گذشته‌ی انقلاب یک نقش انکارناپذیر است. علیرغم آن فشار و اختناق سیاه و شدید، آن کسانی که با معارف قرآنی آشنا بودند، آن کسانی که وعده‌ی الهی را به نصرت مؤمنین و مستضعفین و مبارزین و صابرین می‌دانستند، اینها سعی کردند دلها را پر از امید کنند و حرکت را ادامه بدهند و پیشوای این حرکت شخص امام بزرگوار و عزیز ما بود که دائماً با پیام خود و سخن خود و تعلیم حکمت‌آمیز خود دلها را با امید و با رجاء به لطف پروردگار محکم و استوار می‌کرد. در آن اختناق شدید این حرکت پانزده سال ادامه پیدا کرد.

سخنرانی در اجتماع مردم مشهد ۱۳۶۸/۰۱/۰۳



❁ امیدواری ناشی از ایمان در همه‌ی مراحل

هیچوقت امید امام تا قبل از پیروزی انقلاب، و حتی قبل از این سالهای آخر که اقبال مردم و توجه مردم به مبارزه زیاد شده بود، در آن سالهای اختناق، کاستی نگرفت؛ همیشه به آینده امیدوار بود. این امید ناشی از ایمان است. همه‌ی این خصوصیتی که من عرض می‌کنم، ناشی از ایمان است. ناشی از یک ایمان عمیق و قوی. یکی همین امیدواری است. من یادم نمی‌رود در روز دوم فروردین که همان روز حادثه‌ی فیضیه بود، بعد از آن که در مدرسه‌ی فیضیه آن حادثه‌ی فجیع انجام گرفت، که طلبه‌ها را زدند و نابود کردند، ما در مدرسه‌ی فیضیه نبودیم، گفتیم برویم ببینیم چه خبر است. عده‌ی معدودی که از مدرسه فیضیه توانسته بودند فرار کنند، جلوی ما را گرفتند و گفتند نخیر، باید برگردید، مدرسه‌ی فیضیه کشتارگاه است، دارند از بین می‌برند، از طلاب و رفقای خودمان بودند، ما مجبور شدیم از نیمه‌ی راه، برگردیم از نیمه‌ی راه، مدرسه فیضیه نرفتیم، گفتیم کجا برویم. گفتیم برویم منزل امام. حالا آن تصویر وضع خیابانها و کوچه‌ها چه جور بود در آن لحظه، چیز عجیبی است؛ از ذهن من هیچ وقت خاطره‌ی آن روز زدوده نشده، که نمی‌خواهم حالا این جزئیات را بگویم، بالأخره آمدیم منزل حضرت امام، حدود غروب بود ایشان آماده شدند برای نماز و نماز جماعت را در حیات منزلشان اقامه کردند، یک عده‌ای از طلبه‌ها آنجا بودند می‌خواستند در خانه را ببندند فکر می‌کردند که ممکن است مزدورها به منزل ایشان حمله

کنند، ایشان گفتند که نه باید در خانه باز باشد. همه مضطرب بودند، خود من فراموش نمی‌کنم در نهایت اضطراب بودم. ایشان با خیال راحت با آرامش کامل با یک طمأنینه‌ی شگفت‌آور نماز مغرب و عشا را خواندند، بعد رفتند در یک اتاقی از اتاقهای همان منزلی که در آن اقامه‌ی جماعت شده بود، ما هم همه رفتیم به طرف آن اتاق، ... این جمع طلاب ترسیده‌ی از یک حادثه‌ی بی‌سابقه، سابقه نداشت، اینجور بریزند جلادانه به قصد کشت طلبه‌ها را بزنند و روشن شده بود که دستگاه تصمیم دارد که همه‌ی طلبه‌ها را نابود کند و آن شب ممکن بود به همه‌ی این خانه‌های شناخته شده و مدارس معروف و شناخته شده بریزند، طلاب را از بین ببرند، نابود کنند، تارو مار کنند. اینجور فهمیده شده بود. در آن جمع همه مضطرب و ناراحت ترسیده، امام ده دقیقه یا یک ربع، بیست دقیقه صحبت کردند، تمام این اضطرابها تبدیل شد به آرامش و اطمینان، از جمله‌ی حرفهایی که من یادم است، تو گوشم است، که آن روز ایشان گفتند؛ همین بود گفتند اینها می‌روند شما می‌مانید، ایستادگی کنید، اینها باطلند.

در افتتاحیه کنگره‌ی بزرگداشت ۱۵ خرداد ۱۳۶۸/۰۳/۱۲



❁ بهترین پاداش برای امام

آرمانهای بزرگی که امام(ره) بیان می‌کردند، عبارت بود از: مبارزه با استکبار جهانی، حفظ اعتدال قاطع در خط «نه شرقی و نه غربی»، اصرار فراوان بر استقلال حقیقی و همه‌جانبه‌ی ملت - خودکفایی به معنای کامل - پافشاری فراوان و تمام‌نشدنی بر حفظ اصول دینی و شرع و فقه اسلامی، ایجاد وحدت و همبستگی، توجه به ملت‌های مسلمان و مظلوم دنیا، عزت بخشیدن به اسلام و ملت‌های اسلامی و مرعوب نشدن در مقابل قدرتهای جهانی، ایجاد قسط و عدل در جامعه‌ی اسلامی، حمایت بی‌دریغ و همیشگی از مستضعفان و محرومان و قشرهای پایین جامعه و لزوم پرداختن به آنها. همه‌ی ما شاهد بودیم که امام در این خطوط، مصرانه و بدون تعلل، حرکتش را ادامه داد. ما باید راه و اعمال صالح و حرکت مداوم او را دنبال کنیم.

فردای آن شبی که امام عزیز(ره) به جوار رحمت الهی پیوسته بودند، سحرگاه در حالت التهاب و حیرت، تفرّلی به قرآن زد؛ این آیه‌ی شریفه‌ی سوره‌ی کهف آمد: «وَأَمَّا مِنْ أَمِنْ وَعَمَلٍ صَالِحًا فَلَهُ جِزَاءُ الْحَسَنَىٰ وَسَنُقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا». دیدم واقعاً مصداق کامل این آیه، همین بزرگوار است. ایمان و عمل صالح و جزای حسنی، بهترین پاداش برای اوست.

بارها از ایشان شنیده‌اید که همه مسؤؤل هستند و مسؤؤلیت در یک‌جا

۱. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۸۸ و اما هر که ایمان آورد و کار شایسته کند، پاداشی [هر چه] نیکوتر خواهد داشت، و به فرمان خود، او را به کاری آسان و خواهیم داشت.

متمرکز نیست. آحاد ملت و مدیران کشور و کسانی که ارشاد و هدایت جامعه را بر عهده دارند، بخصوص کسانی که سررشته‌ی فکر و ذهن مردم در دستشان است، مسؤولیتهای مضاعف دارند و همه‌ی ما تقریباً مصداق این واقعیت هستیم.

در مراسم بیعت نخست وزیر و هیأت وزیران (۱۳۶۸/۳/۱۶)



ذکر و نماز تا آخرین لحظه

ایشان تا آخرین لحظات حیاتشان، ذکر و نماز و دعا را از دست ندادند. حاج احمد آقا فرزند عزیز حضرت امام می‌گفتند: پیش از ظهر روز آخر حیات امام(ره)، ایشان روی تخت دائماً نماز می‌خواندند. مدتی گذشت، بعد پرسیدند: ظهر شده است؟ گفتیم: بلی. آن وقت خواندن نماز ظهر و عصر با نوافلش را شروع کردند. بعد از اتمام نماز، مشغول ذکر گفتن شدند و تا لحظاتی که در حالت اغما بسر می‌بردند، مرتب پشت سر هم می‌گفتند: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر». این کار برای ما درس است. ما که رهبرمان را دوست داریم، باید به کارها و روحیات او توجه کنیم و از آن درس بگیریم.

❁ صبر و متانت و سعهی صدر امام

ویژگیهای بشری او، کمتر در افراد عادی پیدا می‌شود. اگر یکی از آن خصوصیات در فردی مشاهده شود، او انسان بزرگی به شمار می‌رود؛ چه رسد به آن که همه‌ی ویژگیهای ممتاز را یکجا در خود جمع کرده باشد. امام(ره) انسانی بسیار عاقل، دوراندیش، حکیم، آدم‌شناس، تیزبین، حلیم، متین و آینده‌نگر بود؛ که هر کدام از این صفات، کافی بود که شخصی را در مرتبه‌ی بالا جای دهد و احترام همگان را جلب کند. متانت و بردباری و حلم امام به گونه‌ی بود که اگر صد نفر در مجلسی سخنانی می‌گفتند که او آنها را قبول نداشت، تا لازم نمی‌دانست، حرفی نمی‌زد و سکوت می‌کرد؛ در صورتی که اگر در حضور آدمهای معمولی کلمه‌ی گفته‌شده که برخلاف عقیده‌ی آنها باشد، طوفانی در روحشان به وجود می‌آید که سریعاً پاسخ بدهند.

همه‌ی شما دیدید که در پایان وصیت‌نامه‌ی ایشان، به مواردی اشاره شده بود که امام قبلاً نسبت به طرح آنها سکوت کرده بودند. در زمان بنی‌صدر که من خدمت امام(ره) رسیده بودم، ایشان می‌گفتند: حرفهایی که او از قول من می‌گوید، همه‌اش خلاف واقع است و حقیقت ندارد. بنابراین، هر حرفی که زده می‌شد، فوراً او را نمی‌آشفتم و تحریک نمی‌کردم و در صدد پاسخ سریع بر نمی‌آمدم. این متانت، بردباری، حلم، تسلط بر نفس و سعه‌ی صدر، در هر کس که باشد، از او یک انسان بزرگ خواهد ساخت. در عین حال اگر امام(ره) آن

عوامل اصلی معنویت، ارتباط با خدا، کار برای رضای او، تقوا و انجام تکلیف را نمی‌داشت، نه انقلاب به پیروزی می‌رسید، نه شما مردم این‌گونه عاشقش می‌شدید، نه می‌توانست این طوفان را در دنیا به وجود آورد، و نه قادر بود در مقابل تهدید و ارعاب دشمن، مثل کوه بایستد.

در مراسم بیعت فرماندهان و اعضای کمیته‌های انقلاب اسلامی

(۱۳۶۸/۳/۱۸)

❁ هیجان امام از فداکاری‌های مردم

معنویت مردم و خانواده‌ی شهدا و اخلاص رزمندگان در جبهه‌ها، امام را به هیجان می‌آورد. من چند بار گریه‌ی امام را - نه فقط به هنگام روضه و ذکر مصیبت - دیده بودم. هر دفعه که راجع به فداکاریهای مردم با امام صحبت می‌کردیم، ایشان به هیجان می‌آمدند و متأثر می‌شدند. مثلاً موقعی که در محل نماز جمعه‌ی تهران، قلکهای هدایی بچه‌ها به جبهه را شکسته بودند و کوهی از پول درست شده بود، امام در بیمارستان با مشاهده‌ی این صحنه از تلویزیون متأثر شدند و به من که در خدمتشان بودم، گفتند: دیدی این بچه‌ها چه کردند؟ در آن لحظه مشاهده کردم که چشمهایشان پُر از اشک شده است و گریه می‌کنند.

❁ اهمیت فقاہت و اخلاق از نظر امام

روزی به اتفاق جمعی از فضلاء بزرگ در خدمت امام(ره) بودیم. در آن محفل، از حوزه‌ی قم صحبت شد. یکی از بزرگان اساتید و علمای اعلام قم که مورد احترام و قبول همه‌ی ما هستند، در آن جلسه به امام عرض کردند که شما نسبت به قم، توجه و عنایت داشته باشید. آن روز امام(ره) فرمودند که این چیزها لازم نیست؛ شما اگر فقط به ابقای دو عنصر در حوزه‌ی قم توجه کنید، همه چیز حل خواهد شد: اول، فقاہت است - که گمان می‌کنم تعبیر ایشان این بود که مواظب باشید شعله‌ی فقاہت فرونشیند - و دوم، اخلاق و تہذیب است. ما اگر مہذب باشیم، خواهیم توانست هستی خود را در خدمت اسلام و نظام اسلامی قرار دهیم؛ ولی اگر مہذب نباشیم، آنچه که داریم، در خدمت قرار نخواهد گرفت و چه بسا که در جهت عکس هم قرار گیرد.

در مراسم بیعت هزاران تن از طلاب، فضلا و اساتید حوزه‌ی علمیه‌ی قم
و روحانیون بیست کشور جهان (۱۳۶۸/۳/۲۲)

❁ اثر تهذیب

تاریخچه‌ی حوزه‌های علمیه و سرگذشت شگفت‌انگیز علمای بزرگ و اسلاف درخشان ما، حامل تجربه‌های بسیار زیادی در این زمینه است که تهذیب چه قدر اثر می‌گذارد. نزدیکترین تجربه‌ی که ما در اختیار داریم، وجود همین شخصیت عظیمی است که امروز دنیا را به خود متوجه کرده است.

امام(ره) مدرّسی منزوی در قم بودند. درسشان در مسجد سلماسی که داخل یک کوچه - نه در مرکز حوزه - قرار گرفته بود، ارائه می‌شد. خانه‌ی ایشان هم در انتهای همان کوچه واقع شده بود؛ یعنی برای رفت‌وآمد به مسجد محلّ درس که روزی دوبار انجام می‌گرفت، حتّی احتیاج به دیدن خیابان نداشتند و طبیعتاً همیشه مسیر خانه به مسجد و مسجد به خانه را طی می‌کردند. ایشان علی‌الظاهر منزوی بودند؛ ولی در حقیقت مدرّسی بزرگ و قطبی جذاب برای طلاب و فضلاّی جوان و سرشار از خصلتها و صفات خوب به شمار می‌آمدند.

اعتقاد من این است که اخلاص و صفای باطن و رابطه‌ی معنوی و پیوند مستحکم بین قلب او و خدای مقلّب القلوب، موجب شد که این مرد بتواند از انزوای ظاهری خود خارج شود و دست نیرومندی برای دگرگون کردن بنیاد ارزشهای مادّی در سطح جهان شود.

در مراسم بیعت هزاران تن از طلاب، فضلا و اساتید حوزه‌ی علمیه‌ی قم و روحانیون بیست کشور جهان (۱۳۶۸/۳/۲۲)

❁ خلاصه‌ی وصیت امام: اتکا به خدا

حفظ وحدت را اصل قرار بدهیم و اگر تکلیف شرعی‌یی هم احساس کردیم، ولی دیدیم عمل به این تکلیف ممکن است مقداری تشنج به وجود آورد و وحدت را از بین ببرد، قطعاً انجام آنچه که تصور می‌کردیم تکلیف شرعی است، حرام است و حفظ وحدت واجب خواهد بود.

پس از رحلت امام(ره)، مسؤولان خوب و ارزشمند کشور در سطوح بالا، خوشبختانه با قضایای هوشمندانه و قوی برخورد کردند. همه‌ی افراد و مراکزی که دشمن فکر می‌کرد بتواند روی آنها سرمایه‌گذاری کند، در مقابله با توطئه‌ی دشمن، قوی و صادقانه و مخلصانه برخورد کردند. از بیت شریف حضرت امام و بازماندگان ایشان و فرزند ارجمند و عزیزشان، تا مسؤولان کشور و شخصیت‌های روحانی و چهره‌های طراز اوّل جامعه‌ی ما، خیلی خوب و قوی و قاطع و هوشمندانه و مخلصانه و مؤمنانه با قضایا برخورد کردند و حقیقتاً دشمن را دچار حیرت کردند.

در ردیف‌های بعدی، مدیران گوناگون کشور نیز همین‌گونه بودند. عامه‌ی مردم هم که واقعاً در صفا و اخلاصشان هیچ‌وقت شک و تردیدی نبوده و نیست، در این مقطع بسیار خوب عمل کردند. بایستی همین هوشمندی و توجه به کید و توطئه‌ی دشمن، دائماً مورد توجه باشد. وقتی که دشمن می‌خواهد اختلاف ایجاد کند، صریحاً نیت خود را بیان نمی‌کند؛ بلکه حرفی را برای

اذهان اشخاص مطرح می‌کند که فکر می‌کنند واقعاً حرف منطقی است و باید عکس‌العمل نشان داد و اعتراض کرد. همین‌جاست که هوشمندی لازم است و باید با این توطئه‌ها مقابله کرد.

بهار سال ۱۳۶۵ را - روزی که امام(ره) در بستر بیماری بودند - فراموش نمی‌کنم. ایشان دچار ناراحتی قلبی شده بودند و تقریباً ده، پانزده روزی در بستر بیماری بودند. در آن زمان من در تهران نبودم. آقای حاج احمد آقا - آقازاده‌ی محترم ایشان (حفظه‌الله و سلمه‌وآئده) - به من تلفن کردند و گفتند سریعاً به آن‌جا بیایید؛ فهمیدم که برای امام(ره) مسأله‌ی رخ داده است. آنّا حرکت کردم و پس از چند ساعت طی مسیر، خود را به تهران رساندم. اولین نفر از مسؤولان کشور بودم که شاید حدود ده ساعت پس از بروز حادثه، بالای سر ایشان حاضر شدم. در آن وقت برادر عزیزمان جناب آقای هاشمی در جبهه بودند و هیچ‌کس دیگر هم از این قضیه مطلع نبود.

روزهای نگران‌کننده و سختی را گذرانیدیم. خدمت امام(ره) رفتم و هنگامی که نزدیک تخت ایشان رسیدم، منقلب شدم و نتوانستم خودم را نگهدارم و گریه کردم. ایشان تلافی فرمودند و با محبت نگاه کردند. بعد چند جمله گفتند که چون کوتاه بود، به ذهنم سپردم؛ بیرون آمدم و آنها را نوشتم. برادر عزیزمان آقای صانعی هم در اتاق بودند. از ایشان کمک گرفتم، تا عین جملات امام(ره) را بازنویسی کنم.

در آن لحظه‌ی که امام(ره) ناراحتی قلبی پیدا کرده بودند، ما بشدت نگران بودیم. وقتی که من رسیدم، ایشان انتظار و آمادگی برای بروز احتمالی حادثه را داشتند. بنابراین، مهمترین حرفی که در ذهن ایشان بود، قاعدتاً می‌باید در آن لحظه‌ی حسّاس به ما می‌گفتند. ایشان گفتند: قوی باشید، احساس ضعف نکنید، به خدا متکی باشید، «اشدّاء علی الکفّار رحماء بینهم»^۱ باشید، و اگر با هم بودید، هیچ‌کس نمی‌تواند به شما آسیبی برساند. به نظر من، وصیت سی‌صفحه‌ی امام(ره) می‌تواند در همین چند جمله خلاصه شود.

او واقعاً حکیم بود و مصداق کامل «صیوررت الانسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العینی» محسوب می‌شد. انسان احساس می‌کرد که تمام حقایق عالم در

۱. سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۲۹. بر کافران، سختگیر [و] با همدیگر مهربانند.

وجود او منعکس بود. او چیزهایی را بوضوح و روشنی و با همان نورانیت
نفسانی و نگاه رحمانی و حکمت خودش - نه با استدلال و تمهید مقدمات
معمولی - می‌دید و می‌فهمید که دیگران عصازنان خودشان را به آن نقطه
می‌رساندند.

در مراسم بیعت ائمه‌ی جمعه‌ی سراسر کشور به اتفاق رئیس
مجلس خبرگان (۱۳۶۸/۴/۱۲)



❁ اوج توکل و حُسن ظن به خدا

در دوران مسؤولیت ممتدی که از روزهای اوّل انقلاب داشتیم، بارها به یاد این جمله‌ی امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة والسّلام) می‌افتادم که می‌فرماید: «اذا اشتدّ بنا الحراق التحینا برسول الله». امیرالمؤمنین می‌فرماید: وقتی در جنگها کار بر ما سخت می‌شد و احساس می‌کردیم که در مقابل حادثه ضعیفیم، به رسول خدا پناه می‌بردیم. وقتی این جمله‌ی امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) به یادم می‌آمد، می‌دیدم بر وضع ما نیز صادق است.

مکرّر اتفاق افتاد که سر قضایای مختلف، با برادران مسؤول می‌نشستیم و فکرهایمان را تبادل می‌کردیم و مشکل را در مجموعه‌ی می‌گذاشتیم و خدمت امام (ره) می‌بردیم و او بود که با نظر صائب و اراده‌ی قوی و ایمان و توکل بی‌نظیر خود، مشکل را حل می‌کرد. خدا شاهد است که در مدت عمر خود، کسی را در این حد از توکل و حسن ظن به خدا ندیده و نشنیده‌ام. او، مشکل را حل و گره را باز می‌کرد. امروز، این پدر خانواده و آن متکای محکم و کسی که خاطرمان آسوده بود که در مشکلات، به او مراجعه خواهیم کرد، در میان ما نیست.

در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری حجة الاسلام والمسلمین
هاشمی رفسنجانی (۱۳۶۸/۵/۱۲)

❁ سندی برای قیام لله

این آیه، مدّ نظر امام فقیدِ عزیزمان در طول زندگیش بود: «قل انما اعظکم بوحدة ان تقوموا لله»^۱. سالها پیش، نوشته‌ی ایشان در دفتر یادبود مرحوم وزیری را در یزد زیارت کردم. آن مرحوم، من را به منزلش برد و با تفصیلاتی، این نوشته را که در صندوقچه‌ی گذاشته بود و تقریباً در گوشه‌ی از خانه‌اش مخفی کرده بود، آورد و باز کرد و نوشته‌ی امام را که در سالهای دهه‌ی بیست نوشته بودند «قیام لله»، به من نشان داد. اصلاً محور حرف در نوشته‌ی ایشان، قیام لله بود. آن ذهنِ جوّالِ وسیع و دید حکیمانه‌ی ایشان، این قیام لله را در آن دوران - که تازه از اختناقِ رضاخانی بیرون آمده بودند - بر کارهایی که به نظر شریفشان می‌شد انجام بدهند و باید افراد انجام می‌دادند و احساس مسؤولیت می‌کردند، منطبق ساخت.

یکی دو صفحه نوشته بودند. آن نوشته، حاکی از یک حرکت ارتجالی نبود و معلوم می‌شود در ذهن شریف ایشان و در تمام مراحل زندگی، «ان تقوموا لله مثنی و فرادی» سابقه داشته است. بحمدالله دیگر برای همه‌ی ما و ملت ایران، در کلیات زندگی اماممان چیز پوشیده‌ی باقی نماند. همه دیدند که حرکت و گفتن و سکوتش برای خداست و هر کاری که انجام می‌داد، با قصد قیام لله

۱. سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۴۶. بگو من فقط به شما یک اندرز میدهم که دو دو و به تنهایی برای خدا

به پا خیزید، سپس بیندیشید.



بود. تنها همین یک چیز هم بود که موجب شد به دست آن بزرگوار - که قطعاً مرتبه‌ی تالی پیامبران و ائمه (علیهم السلام) بود - یک معجزه اتفاق بیفتد. این چیزی که اتفاق افتاده و تحوّل عظیم جهانی که به دنبال انقلاب اسلامی پدید آمده، واقعاً یک معجزه است. این معجزه، به دست امام (ره) اتفاق افتاد و امام هم با تکیه به «ان تقوموا لله» توانست این کار را بکند.

در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی،
در آستانه‌ی یازدهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران
(۱۳۶۸/۱۱/۹)



❁ نمونه‌ای از زهد امام(ره)

امام واقعاً یک مرد زاهد بودند. چقدر پول زیر دست ایشان بود! چقدر امکانات مالی - در واقع همه‌ی امکانات کشور - زیر دست امام بود! اگر امام اشاره‌ای به دولت، به مسؤلین، به بانک مرکزی، به رئیس جمهور و به هر کس دیگر می‌کردند که این مبلغ باید در فلان جا خرج شود، آیا کسی حتی در ذهن خود، تردید راه می‌داد که این را بکنم یا نکنم؟ همه از خدایشان بود و شوق هم داشتند که امام، انجام کاری را از آنها بخواهند. همان وقتها، مسؤلین کشور، واقعاً از خدا می‌خواستند که امام کاری را به آنها ارجاع کنند. با این همه، امام از دنیا رفتند و فرزند ایشان یک خانه نداشت! اینها به زبان آسان است. وقتی امام از دنیا رفتند، پسر ایشان یک خانه یا ملک شخصی نداشت! به امام، پول شخصی که زیاد می‌دادند. چه اشکالی داشت اگر ایشان برای فرزندشان یک باب خانه‌ی مسکونی می‌خریدند؟!

شما دیدید که امام یک وقت سیصد میلیون تومان از پول شخصی خودشان را به قضیه‌ی زابل اختصاص دادند. ممکن است کسی فکر کند مگر امام پول شخصی داشتند؟! بله؛ برای رهبر پول می‌آورند. برای ما هم - البته نه آن قدر که برای امام می‌بردند - می‌آورند. واقعاً کسانی دوست می‌دارند مبالغی برای رهبر بیاورند. می‌گویند: «این پول، مال خودتان است. برای خودتان و برای خرج شخصی‌تان.» بنده هم خرجم از همان پولها می‌گذرد. امام از این پولها

زیاد داشتند و خدمت ایشان می‌آوردند. ما هم هرچه از این پولها خدمت امام می‌بردیم قبول می‌کردند. حتی یک وقت کسی پول مختصری داده بود. من با خودم گفتم: «لابد امام قبول نمی‌کنند.» اما وقتی ارائه شد، ایشان قبول کردند و گرفتند. امام ناگهان سیصد میلیون تومان به قضیه‌ی زابل اختصاص دادند! آخر این کار، کار عجیبی است! شما کجا سراغ دارید که کسی از پول شخصی ملک خالص خودش که هیچ اشکالی در آن نیست؛ یک ریالش هم حرام نیست؛ پول حلال طیب و طاهر مثل شیر مادر است، به چنین اموری اختصاص دهد؟! ایشان می‌توانستند از آن سیصد میلیون تومان، ده میلیون تومانش را کنار بگذارند و بگویند برای حاج احمد آقا خانه‌ای بخرید - آن روزها خانه هم ارزاتر بود - و بعد دویست و نود میلیون تومانش را برای آن امر بدهند. اما چنین نکردند. ایشان سیصد میلیون تومان را به آقای موسوی اردبیلی حواله دادند و آقای موسوی اردبیلی به زابل رفتند. لابد یادتان است. آن پول، نه پول دولت، که از شخص خود امام بود.

در دیدار اعضای «ستاد برگزاری مراسم ارتحال حضرت

امام خمینی» (ره) ۱۳۷۳/۰۳/۰۴



❁ واقعیتی شبیه افسانه‌ها

عزیزان من! پیغمبر، با انسانهای مؤمن؛ انسانهای ساخته شده و مخلص کار کرد. اگر شما این اخلاص را که بحمدالله زمینه‌اش در شما هست؛ این مجاهدت فی سبیل الله و این صفا و دل به دنیا بستن را - نمی‌گوییم دنیا را نخواستن و دور انداختن و نفرت داشتن - حفظ کنید و جوانان مؤمن ما هم حفظ کنند، در وسط همه‌ی این توفانهای فساد و این بادهای مخالف که در دنیاست، چنان پایه‌ای گذاشته خواهد شد که قرن‌ها طول می‌کشد تا مفسدین بتوانند یک گوشه‌اش را بکنند. این پایه را شما می‌توانید بگذارید؛ کما این که امام گذاشت؛ کما این که مجاهدات مخلصانه‌ای در یک روز، توانست این انقلاب را به بار آورد. مگر این انقلاب شوخی بود؟! در کشوری که این‌گونه مورد طمع همه‌ی قدرتها بود، مگر انقلاب، شوخی بود؟! شما ببینید که امریکا برای یک هائیتی چه کار می‌کند! برای یک پاناما چه کار می‌کند! برای یک کویت چه کار کرد! کویت را از دست می‌دادند؛ دیدید چه کار کردند! آن وقت ایران به این عظمت، با این نفت و ذخایر طبیعی، با این سرزمین بزرگ و با این موقعیت استراتژیکی و جایگاه مهم جغرافیایی را از دست بدهد؟! حکومت دست نشانده‌ی مطیع گوش به فرمان مخلص مرید خودش را جلو چشمش بردارند؟! آیا این کار شدنی بود؟! این کار به افسانه‌ها شبیه بود؛ اما شد. اگر صد تا قسم می‌خورند، خوشبین‌ترین آدم‌ها می‌گفتند: «نمی‌شود.» مرحوم آیه‌الله

طالقانی که هم روحانی و دارای معرفت و مقامات علمی و هم آدم سیاسی و مبارز و زندان رفته بود و از مبارزه هم اصلاً نمی‌ترسید، به من گفت «آن روز که امام مطرح کرد که شاه و حکومت سلطنتی باید برود، من تخطئه کردم و گفتم چه حرفها می‌زند! مگر می‌شود؟! آن وقت که امام صریحاً این کلام را گفتند، مگر چندسال پیش از پیروزی انقلاب بود؟ یعنی تا همین اواخر، حتی مردی مثل مرحوم طالقانی بزرگوار مؤمن مبارز زندان رفته‌ی شلاق خورده‌ی شکنجه کشیده، می‌گفت «امکان ندارد!» بعد ایشان به من گفت - مضمون حرف ایشان این بود - که «این مرد، به جای دیگری متصل است و از جای دیگری حرف می‌زند!»

امام، یک مرد مؤمن مخلص خدایی بود که توانست عده‌ای را به دنبال خود به راه بیندازد و کاری را انجام دهد که واقعاً مثل یک افسانه بود؛ یعنی اصلاً باور کردنی و شدنی نبود. در دنیایی که همه چیز علیه اسلام بود، یک نفر بیاید در جایی که همه‌ی انگیزه‌های دنیا بر این است که آن‌جا باید از اسلام و ایمان و قرآن دور بماند، حکومت اسلامی برپا کند؟! مگر چنین چیزی ممکن بود؟! اما امام کرد

در دیدار فرماندهان رده‌های مختلف «سپاه پاسداران» (۱۳۷۳/۶/۲۹)



❁ آثار قدرت ایمان امام

رهبر این امت و انقلاب، مردی بودند که در هشتاد سالگی سخت‌ترین کارهای دنیا را به دوش گرفتند. در یکی از روزهای سال پنجاه و نه که از اهواز به تهران آمده بودم، خدمت ایشان رسیدم و صحبت‌های گله‌آمیزی را درباره‌ی موضوعی مطرح کردم. ایشان به من گفتند که افراد مورد نظرشان را برای تشکیل جلسه خبر کنم. جلسه، وسط روز و بدون سابقه تشکیل شد و پیرمرد جوان دل و پُرنشاط و نیرومند، جلسه را بدون اظهار خستگی اداره فرمود. کار که برای خدا باشد، خستگی ندارد و زمان بردار نیست. یک وقت یکی از روسیاهسانی که به غلط وارد صفوف اهل ایمان شده بود، چیزی گفت که امام در پاسخ او فرمودند: «اگر شما نمی‌خواهید انجام دهید، کنار بروید؛ من خودم کارها را انجام می‌دهم و بارها را بر دوش می‌گیرم!» باور نمی‌کردند امام این‌گونه جوانانه وارد میدان شوند. قدرت ایمان ایشان این کارها را آسان می‌کرد. البته قدرت ایمان در وجود ایشان نسبت به میدانهایی که ما وارد آن می‌شویم، در حدّ اعلاّیش بود. ما توقع آن‌گونه ایمان را از هر کسی نداریم؛ اما می‌خواهیم نمونه‌ی عالی را به شما نشان دهیم.

انضباط، حتی در کارهای شخصی

من در دعاهایم راجع به انضباط اجتماعی از خدای متعال درخواست می‌کنم. امام عزیز ما که انسانی نمونه بودند، منضبطترین آدمها به شمار می‌آمدند و حتی انضباط را در عمل شخصی خود رعایت می‌کردند. آقازاده‌ی ایشان - خدا رحمتش کند - ساعت را نگاه می‌کرد و می‌گفت: آقا! ساعت - مثلاً - یک ربع به دو است. ناهار نمی‌خورید؟ مشخص بود که وقت ناهار یک ربع به دو است. این طرف و آن طرف نمی‌شد. این دقت در همه‌ی امور و مسایل زندگی ایشان بود. انضباط بسیار مهم است.

در جمع اساتید و هیأت علمی دانشگاه امام حسین(ع) (۱۳۷۴/۸/۱۷)



❁ اشک‌هایی جوانانه و از سر فرزاندگی

باید به این جوانان، تضرع، توسل و توجه هوشمندانه و خردمندانه‌ای را مثل تضرع فرزندگان - و نه غافلان - یاد دهید. خدا حاج احمد آقا را بیامرزد که می‌گفت: «این اواخر، وقتی شبها امام گریه می‌کردند، دستمال برای پاک کردن اشک چشمشان کافی نبود!» حاج احمد آقا این مطلب را به طور خصوصی می‌گفت. می‌گفت «برای ایشان حوله می‌آوردیم تا اشک چشم را با آن خشک کنند.» اشک پیرمرد نودساله سخت‌تر از اشک جوان بیست و پنج یا سی ساله سرازیر می‌شود. همچنان که همه‌ی کارهای آن پیرمرد، عجیب بود و جوانانه؛ اشک ریختنشان هم جوانانه بود.

در جمع اساتید و هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع) (۱۳۷۴/۸/۱۷)

❁ استوار و خستگی ناپذیر بودن امام

خدای متعال، امام بزرگوار و آن شخصیت را این طور آفریده بود که احساس شکست و خستگی نمی‌کرد و ناکامی در روح او راه نداشت. در سخت‌ترین حالات هم قصد پیشرفت داشت. شما خودتان در دوره‌ی هشت ساله‌ی جنگ، از نزدیک دیدید که در سخت‌ترین حالات هم، آن کسی که تصمیم بر عقب‌نشینی نداشت، شخص امام بود که مثل کوه محکم ایستاده بود. وقتی یک کوه به آن استواری، پشت سر انسان است، راحت مبارزه می‌کند. او در دوران مبارزه نیز همین‌طور بود. با این همه ... سختی و کتک و فشار و تبعید و کهولت سن، باز هم به مبارزه ادامه می‌داد. امام بزرگوار که مشغول مبارزه شد، جوان نبود. ایشان، در ابتدای شروع مبارزه، یک مرد شصت و سه ساله بود! من یادم است که در همان سخنرانیهای سال چهل و یک می‌گفتند که من چرا و از چه چیزی بترسم؟ اگر مرا هم بکشند، شصت و سه سالم است و تازه در سن پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین علیهما السلام که از دنیا رفتند، از دنیا خواهم رفت. چه سعادت‌ی از این بهتر؟ این، منطقی او بود.

در جمع فرماندهان، مسئولان و پرسنل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروی انتظامی و جمعی از جانبازان انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار (۱۳۷۴/۱۰/۵)

❁ تقیّد امام به ورزش

لازمه‌ی محیط ورزش، خرابی نیست. ورزشکاری، ملازم با بی‌دینی نیست.

متدیترین آدم زمان ما یعنی امام بزرگوار، ورزشکار بودند و تا آخر عمرشان - در سنّ نزدیک نود سالگی - هر روز ورزش می‌کردند. ورزش مخصوص ایشان، راهپیمایی بود - من یک وقت با آقای هاشمی، پیش ایشان رفته بودیم. زمان ریاست جمهوری من بود و برای امر مهمّی، یادم هست که خدمت امام رفتیم و پهلوی ایشان نشستیم. بعد دیدیم که ایشان همین‌طور، این پا و آن پا می‌کنند. یکی از ما دو نفر پرسیدیم: امری دارید - شبیه این مضمون - ایشان گفتند: من راهم را نرفته‌ام!

ایشان روزانه سه بار، هر بار هم بیست دقیقه، لازم بود راه بروند. آن وقت، نوبت راه رفتنشان بود. حالا رئیس جمهور و رئیس مجلس کشور، خدمت ایشان رفته‌اند، ایشان قدم زدنشان را فراموش نمی‌کردند! این قدر ایشان به مسأله‌ی ورزش مقیّد بودند.

در دیدار رئیس و معاونین سازمان تربیت بدنی و رؤسای

فدراسیونهای ورزشی کشور (۱۳۷۵/۱۰/۸)

❁ بزرگترین کار عالم در سن پیری

این حالاتی که شما در کسانی مثل امام رضوان الله علیه در سنین بین هشتاد و نود سالگی می بینید، ادامه‌ی حالات جوانی ایشان است. چون امام، تقریباً ۷۹ ساله بودند که به ایران آمدند و جمهوری اسلامی شروع شد؛ یعنی امام از نزدیک هشتاد سالگی این مسؤولیتهای سنگین را شروع کرده‌اند! وقتی که همه‌ی انسانها در این سنین، بازنشسته می‌شوند و اهل افتادن در یک گوشه و در بستر و بی‌رغبتی و بی‌نشاطی نسبت به همه‌ی کارها؛ امام در آن سن، بزرگترین کارهای عالم را شروع کردند. اداره‌ی یک کشور، بلکه ایجاد یک نظام و قدم به قدم پیش بردن این نظام! این از جهت مشاغل و مسؤولیتهای مهم.

امام رضوان الله علیه، از جهت معنوی هم همین‌طور بودند. بنده این را مکرر گفته‌ام. معمولاً امام در ماه رمضان، دیدار نداشتند. البته ما گاهی بین ماه رمضان می‌رفتیم و با ایشان ملاقات می‌کردیم - افطاری، یا به دلیل دیگری پهلوی ایشان بودیم؛ یک بار یا دو بار - اما غالباً مردم ایشان را نمی‌دیدند؛ ما هم کمتر از معمول می‌دیدیم. بعد از ماه رمضان که انسان ایشان را می‌دید، در یک دیدار و ملاقاتی که با مردم حرف می‌زدند، آدم به‌طور محسوس می‌فهمید که ایشان در این یک ماه، نورانیتر شده‌اند آدم، این را حس می‌کرد. پیرمرد هشتاد و چند ساله - نزدیک نود ساله - این یک ماهه حرکت می‌کرد و پیش می‌رفت! همیشه در حال حرکت بودند؛ اما ماه رمضان، بیشتر و جدیتر! چون میدان، میدان مناسبتی است.

در دیدار تعدادی از دانشجویان تشکلهای اسلامی در مراسم

افطاری شب بیست‌وسوم ماه رمضان (۱۳۷۶/۱۱/۱)



❁ تعبّد در جوانی

من یادم است که در سالهای چهل و نه و پنجاه دربارهی مرجعیت امام با علمای مشهد که آن وقت در نجف بودند، صحبت می‌کردیم. ما پیش یکی از علمای معروف مشهد رفتیم که بسیار هم مرد بزرگوار و خوبی بود و همین چند سال قبل به رحمت خدا رفتند - مرحوم آقای میرزا جواد تهرانی که در سن هشتاد سالگی هم به جبهه رفت و پای خمپاره‌ی ۶۰ و ۱۲۰ نشست، خمپاره هم زد! او هم مرد بسیار خوبی بود. آن وقتی که ما جوان بودیم، ایشان پیرمردی نسبتاً مسن بود - ایشان به من می‌گفت: «امام را - به اسم می‌گفت - تازه شناخته‌اید؛ ما ایشان را چهل سال است که می‌شناسیم». ایشان می‌گفت: «من وقتی که برای تحصیل، از تهران به قم رفتم، در حرم حضرت معصومه، چشمم به یک آقا - جوانی زیبا و خوش‌قیافه، دارای محاسن مشکی باریک - افتاد و هر روز و هر شب آن‌جا می‌دیدم که در جای معینی غرق عبادت است؛ تحت‌الحنک را می‌اندازد و مشغول عبادت می‌شود! محبت این مرد به دلم افتاد. بعد پرسیدم که این آقا کیست؟ گفتند ایشان آقا روح‌الله است - آن وقت به ایشان آقا روح‌الله می‌گفتند - من از آن وقت به این مرد، ارادت پیدا کردم!»

در دیدار تعدادی از دانشجویان تشکلهای اسلامی در مراسم افطاری شب بیست و سوم ماه رمضان (۱۳۷۶/۱۱/۱)

❁ عرفان و عدم انزوا از سیاست

... آقایان روحانیون نباید خود را از سیاست دور نگه دارند. ... از همه عارف‌تر، امام بود. چه کسی در کشور به حدّ عرفان امام می‌رسید؟ دیدید چگونه وارد میدان شد؟ مثل شیر. امام درباره‌ی استاد بزرگوار خود - مرحوم آقای شاه آبادی - گفته بودند که ایشان اهل مسائل سیاسی بودند. همچنین من در جایی از امام شنیدم که مرحوم آقای شاه‌آبادی روی منبر گفته بودند که اگر کسی دور و بر من بود، قیام می‌کردم. بنابراین عرفان موجب نمی‌شود که انسان برود در گوشه‌ی بنشیند. البته درست فهمیدن مسائل سیاسی و سالم طرح کردن آن، مسأله‌ی دیگری است؛ اما انزوا و انعزال از سیاست، به‌هیچ‌وجه مصلحت نیست.

❁ احساس مسؤولیت امام

یک شرط دیگر برای مفید بودن، احساس مسؤولیت است، که در باب مسائل دین و متدینین، این احساس مسؤولیت، تعبیر دیگری از تعهد دینی و تدین است. بی تفاوت بودن و بی‌اعتنایی به کجروبه‌ها و انحرافها، با این احساس نمی‌سازد. آن طیبی که می‌بیند در تیررس فعالیت و قدرت او - جلوی چشم و در نقطه‌ی دید او - بیماری وجود دارد که رنج می‌برد و برنمی‌خیزد به کمک آن بیمار برود، این طیب، طیب متعهد و مسؤول و ملتزمی نیست. آن بینایی که می‌بیند نابینایی در شرف سقوط است و به کمک او نمی‌شتابد، تعهد اخلاقی و دینی ندارد. بی تفاوتی و حالت «به من چه»، دشمن بزرگ تعهد و رسالت عالمان دین و روشنفکران و آگاهان در جامعه است. اساس کار، این است. در دوران مبارزه‌ی این ملت با نظام طاغوت - نظام فاسد و مفسد و منحرف گذشته - اگر این احساس تعهد در آن مرد بزرگ - آن آتشفشان معنویت و مسؤولیت و تعهد - و در کسانی که در شعاع او جان و نیرو و خط و هدایت می‌گرفتند، نبود، این ملت همچنان در ذلت عبودیت و رقیبت استکبار و عوامل استکبار، باقی می‌بود. آن مردی که ما فکر می‌کنیم امسال باید به یاد او باشیم، مظهر همین مسؤولیت بود و آرام نمی‌گرفت. در اوایل شروع مبارزه - اواخر سال چهل و یک و آغاز چهل و دو - یکی از کسانی که داخل منزل

امام بود، در قم به من گفت: «ایشان شبها دو ساعت می‌خوابند و بقیه، دائم مشغول نامه نگاری به علمای بلاد، به بزرگان و کسانی هستند که می‌توانند روی ذهن مردم اثر بگذارند». آری؛ اگر این احساس در آن مرکز نمی‌بود، در محیط دایره و بدنه‌ی بین محیط و مرکز، آن جوش و خروش پدید نمی‌آمد و این حادثه‌ی عظیم تاریخی، اتفاق نمی‌افتاد. بعد هم دیدید که در سنین حدود هشتاد سالگی، این مرد با داشتن بیماری قلبی، سنگین‌ترین بارها را بر دوش گرفتند و هیچ وقت نگفتند خسته هستم! گاهی بعضی از دوستان - دوستانی که مسؤولیتهای گوناگونی داشتند و احیاناً یک ناروایی و دشواری دیده بودند و احساس خستگی می‌کردند - خدمت ایشان می‌رفتند و می‌گفتند آقا، اجازه بدهید ما برویم. چند سالی - دو سال، پنج سال - کار کردیم، حالا برویم مشغول کار خودمان شویم؛ آنهایی که روحانی بودند - علما - می‌گفتند دنبال درس و بحث خودمان برویم. ایشان می‌گفتند: اگر بنای خسته شدن است، من از همه‌ی شما اولی به خسته شدن هستم. راست هم می‌گفتند؛ اینهایی که می‌آمدند، جای فرزندان ایشان بودند. پیرمرد هشتاد و چند ساله، با بیماری، این گونه بود! این احساس مسؤولیت است.

در دیدار روحانیون و امام جمعه‌ی نوشهر (۱۳۷۸/۰۲/۲۹)



❁ تواضع و حیا در امور عاطفی و معنوی

شبی در یک جلسه‌ی خصوصی، با دو سه نفر از دوستان، منزل مرحوم حاج احمد آقا نشسته بودیم؛ ایشان [حضرت امام] هم نشسته بود. یکی از ما گفتیم: آقا شما مقامات معنوی دارید، مقامات عرفانی دارید؛ چند جمله‌ای ما را نصیحت و هدایت کنید. آن مرد با عظمتی که آن گونه اهل معنا و اهل سلوک بود، در مقابل این جمله‌ی ستایش‌گونه‌ی کوتاه یک شاگردش - که البته همه‌ی ما مثل شاگردان و مثل فرزندان امام بودیم؛ رفتار ما مثل فرزند در مقابل پدر بود - آن چنان در حال حیا و شرمندگی و تواضع فرو رفت که اثر آن در رفتار و جسم و کیفیت نشستن او محسوس شد! در حقیقت ما شرمنده شدیم که این حرف را زدیم که موجب حیای امام شد. آن مرد شجاع و آن نیروی عظیم، در قضایای عاطفی و معنوی، این گونه متواضع و با حیا بود.

❁ اخلاق خوش لازمه‌ی اهداف بزرگ

اخلاق و زبان خوش و روی گشاده و دل نرم، خیلی معجزه می‌کند. «فاذا الذی بینک و بینہ عداوةٌ کأَنَّهُ وُلُّی حمیم»؛ این، آیه‌ی قرآن است. انسان حتی با مخالفان و دشمنان هم باید این‌طوری رفتار کند. البته برای امثال بنده مشکل است؛ منتها انسان باید به‌خاطر وظیفه، کار مشکل را انجام دهد.

سال ۴۱ در دو شهر مختلف، دو نفر از آقایان از امام گله کرده بودند. اوایلی بود که نام و شهرت امام اوج گرفته بود. من با یکی از دوستان - که الان هم هست - مشترکاً رفتیم تا خدمت امام برسیم. آقای آسید محمد ورامینی گفت حاج آقا خسته‌اند. من گفتم چند دقیقه‌ی مزاحم نمی‌شویم. آمد گفت پس بیست دقیقه. خدمت ایشان رفتیم و صحبت گرم شد. حدود پنجاه دقیقه امام صحبت کردند. گله‌ی آن آقایان را به ایشان عرض کردم. می‌دانید که امام خیلی کم حرف و نجوش بود - بخصوص آن اوایل - اصلاً آدمی نبود که گرم بگیرد و احوال این و آن را بپرسد. ایشان دهه‌ی فاطمیه سه روز روضه داشتند و در اتاقشان می‌نشستند و اخم‌هاشان هم تو هم بود. هر کس می‌آمد - که غالباً طلبه‌ها بودند - مساکم الله بالخير می‌گفتند و تمام می‌شد؛ مگر این که کسی مسأله‌ی می‌پرسید؛ آن وقت یواش یواش بحث گرم می‌شد. بنابراین همه

۱. سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۳۴. آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یک‌دل می‌گردد.

می‌دانستند که ایشان اهل گرم گرفتن با این و آن نیستند. ایشان گفتند من با این خصوصیتی که دارم، الان به خاطر خدا با افراد گرم می‌گیرم؛ حتی برای بعضی‌ها عناوین پشت پاکت را گرم‌تر از آنچه حقشان است، می‌نویسم. چرا؟ چون ایشان کار بزرگی در پیش داشت.

هر وقت انسان هدف و کار بزرگی در پیش دارد، باید با مردم و مخاطبان همین اخلاق را رعایت کند؛ و امام این کار را می‌کردند.

در دیدار گروهی از مردم (۱۳۷۸/۱۲/۲)



❁ توصیه‌ی همیشگی امام به مسؤلین

مسؤل باید در موضع مسؤل قرار گیرد؛ یعنی حقیقتاً احساس مسؤلیت کند. مسؤلیت - آن گونه که در ذهن بعضی افراد است - به معنای اختیارداری و صاحب‌اختیاری و عنان‌گسیختگی نیست. بعضی افراد وقتی به مسؤلیتی می‌رسند کانه مجال واسع و امکان تاختن برایشان پیدا شد. مسؤلیت را نباید به این معنا گرفت. البته وقتی امکانات در اختیار کسی قرار می‌گیرد؛ وقتی قدرتی برای مقصودی در یک بخش در اختیار کسی قرار می‌گیرد؛ طبعاً دست او را باز می‌گذارد برای این که کار کند. در این شکی نیست. منتها این دست باز و این توان کار باید با احساس مسؤلیت کامل همراه باشد؛ یعنی انسان خود را در موضع مسؤل بداند و همیشه آماده باشد که از او سؤال کنند: «این کار را چرا کردی» تا بتواند جواب دهد. انسان بعضی از کارها را پنهانی انجام می‌دهد - طبیعت کار پنهانی است - اما همان کارها را هم باید طوری انجام داد که اگر قرار شد به صحنه‌ی تلویزیون بیاید، انسان ابایی نداشته باشد. این از توصیه‌های همیشگی امام به ما بود. امام می‌گفتند همان کارهای مخفی را که باید به خاطر مصلحتشان مخفی بمانند، طوری انجام دهید که اگر قرار شد آشکار شود، ابایی نداشته باشید. مثلاً اگر یک مذاکره یا یک معامله‌ی سیاسی انجام دادید؛ دستوری به کسی دادید یا قراردادی با کسی بستید که بناست مکتوم بماند، این کارها را طوری انجام دهید که اگر روزی بناگزییر افشا شد، شما مشکلی نداشته باشید و کاملاً سربلند بگویید: «خیلی خب؛ من این کار را کرده‌ام.» قاعده‌اش این است.

در دیدار هیأت دولت در ماه مبارک رمضان (۱۳۸۱/۹/۱۰)



❁ وجود خوب و بد در همه‌ی اقشار

گاه انسان می‌بیند هنرمندی یک‌جا چقدر خوب بازی کرده و جای دیگری با یک فیلمنامه‌ی سست ناپیوسته‌ای که ضعیف تألیف شده، اصلاً خودش را هم خراب کرده است! باید هنر را فاخر کرد؛ یعنی باید همّت بر این گماشت که هنر فاخر شود.

دومین مطلبی که باید توجّه شود، جهت است. هنر، جهت دارد. ... برادر عزیزمان، فرمودند: هنرمند بد نداریم، همچنانی که آخوند بد نداریم. من می‌خواهم بگویم از هر دوی‌شان، انسان بد داریم؛ هم آخوند بد، هم هنرمند بد. چرا آخوند بد نداریم. آن مطلبی هم که از قول حاج شیخ عبدالکریم نقل کرده‌اند، ایشان یزدی‌گری سیاسی کرده و این حرف را زده است؛ والا نه، آخوندهایی که آخوند بودند، ملاً و مجتهد هم بودند و اصلاً درس خوانده بودند، عملی ارباب قدرت و استعمارگرها شدند و پدر مردم را درآوردند؛ پدر خود ما را هم درآوردند! مگر کم داشتیم از اینها؟! من یک وقت از مشهد نامه‌ای از سر درد دل به امام نوشتم که از چند طرف زیر فشاریم: یکی از طرف ساواک، یکی از طرف فلان مسأله، یکی هم از طرف بعضی از هم لباسهای خودمان. این نامه را با زحمت زیاد برای ایشان فرستادم. ایشان در جواب، نامه‌ی مختصری نوشته بودند. بعد از دو سه مورد که جواب داده بودند، نوشته بودند: اما آن مسأله‌ی سه چیز است که ذکر کردید، این‌جا هم

همان‌طور است! مسأله، این‌گونه است. نمی‌شود گفت هنرمند بد هم داریم، بلکه هنرمندان خائن و بدخواه هم داریم. من در شرح حال جان‌آشتاین بک - نویسنده‌ی امریکایی که اوّل خوشه‌های خشم و آن کارهای کذایی را بیرون داده - خواندم که در اواخر زندگی‌اش آثاری مغایر با آثار اوّلیه‌اش نوشته است. یعنی در زمانی که همه انتظار داشتند آثاری با همان روح کارهای قدیمی‌اش عرضه کند، درست عکس آن را عرضه کرده است! بعد معلوم شد که کمپانیها دَمَش را دیده‌اند و به او پول داده‌اند که این‌طور بنویسد! ما خودمان هم از این قبیل داشتیم؛ این‌طور نبوده که نداشته باشیم. ما آدمهایی در وادی هنر داشتیم که آن‌چنان مذهبی و تند بودند که ما می‌گفتیم: «یا لیتنا کنا معک!» بعد ناگهان دیدیم که اصلاً طور دیگری شدند و صدوهشتاد درجه چرخش داشتند! هنرمند خوب، هنرمند بد، همه نوع داریم. مهم این است که جهت هنر حفظ و رعایت شود.

در دیدار با اصحاب فرهنگ و هنر (۱۳۸۲/۰۳/۰۵)



❁ حامیان امام حتی از مخالفان مشرب فلسفی او

ما تحمل را در حوزه باید بالا ببریم. خوب، یکی مشرب فلسفی دارد، یکی مشرب عرفانی دارد، یکی مشرب فقاهتی دارد، ممکن است همدیگر را هم قبول نداشته باشند. من چند ماه پیش از این، در مشهد گفتم که مرحوم آ شیخ مجتبی قزوینی (رضوان الله تعالی علیه) مشرب ضدیت با فلسفه‌ی حکمت متعالیه، مشرب ملاصدرا، داشت - ایشان شدید، در این جهت خیلی غلیظ بود - امام (رضوان الله علیه) چکیده و زبده‌ی مکتب ملاصدراست؛ نه فقط در زمینه‌ی فلسفی‌اش، در زمینه‌ی عرفانی هم همین‌جور است. خوب، مرحوم آ شیخ مجتبی نه فقط امام را قبول داشت، از امام ترویج میکرد تا وقتی زنده بود. ترویج هم از امام کرد؛ ایشان بلند شد از مشهد آمد قم، دیدن امام. مرحوم آ میرزا جواد آقای تهرانی در مشهد جزو برگزیدگان و زبدگان همان مکتب بود، اما ایشان جبهه رفت. با تفسیر حمد امام که در تلویزیون پخش میشد، مخالف بودند؛ به خود من گفتند؛ هم ایشان، هم مرحوم آقای مروارید، اما حمایت میکردند. از لحاظ مشرب و ممشا مخالف، اما از لحاظ تعامل سیاسی، اجتماعی، رفاقتی، با هم مانوس؛ همدیگر را تحمل میکردند. در قم باید این‌جوری باشد.

در دیدار جمعی از اساتید، فضلا، مبلغان و پژوهشگران

حوزه‌های علمیه کشور (۱۳۸۶/۹/۸)



❁ معنای وحدت

شما دیدید که امام بزرگوارمان، در پیامهای مختلف و در سخنرانیهای گوناگون و در توصیه‌های خصوصی، چه قدر روی وحدت کلمه تأکید می‌کردند.

من یادم می‌آید، در آن سالهایی که فتنه‌ی لیبرالها، همه‌ی حواس این کشور را به خود جلب کرده بود، ماها غالباً خدمت ایشان می‌رفتیم؛ یا شکایت می‌کردیم، یا کاری داشتیم، یا ایشان کار داشتند. در آن دیدارها، امام مکرراً می‌فرمودند که اگر شماها با هم اختلاف و دعوا هم دارید، این دعوا را در درون خودتان تمام کنید؛ چرا در ملأ عام مطرح شود؟

البته وقتی ایشان می‌فرمودند، یک دسته - که ماها بودیم - گوش می‌کردند و دهانشان را می‌بستند. شما مرحوم شهید بهشتی (رضوان‌الله‌علیه) را یادتان است. با این که آدمی بود که خیلی حرف داشت، خیلی هم قدرت گفتن داشت، سکوت کرد؛ ولی آن طرف دیگر، نه. امام (ره) پاس وحدت را داشتند و نگذاشتند که وضع به آن صورت پیش برود. مسأله‌ی وحدت، این قدر مهم است.

جمعی از برادران از یک جناح، و جمعی از جناح دیگر، در مجلس و یا در بیرون از مجلس، با هم اختلاف نظر و اختلاف سلیقه و بگومگو دارند. البته شامل همه‌ی شما نمی‌شود؛ من این را قطعاً می‌دانم. مکرراً گفته شده، همه

هم می‌دانند که یک مقدار از این اختلاف نظرها هم طبیعی است؛ اما به یک نکته توجه کنید که اگر همین اظهارنظرهای سلیقه‌یی - که خیلی هم طبیعی به نظر می‌آید و در یک جامعه، بخصوص در یک جامعه‌ی اسلامی و آزاد مثل جامعه‌ی ما، اجتناب‌ناپذیر، بلکه لازم است - از حدود خود خارج شد، قطعاً به نفع دشمن است. در این مخالفت‌های جناحی و گروهی با یکدیگر، باید حدود را نگاه‌دارید.

امام یک وقت خطاب به مجلس می‌فرمودند که مثل مباحثه‌ی طلبه‌ها با هم بحث کنید. آن کسانی که طلبه بودند و یا هستند، می‌دانند که طلبه‌ها در مقام بحث، گاهی با همدیگر تندی و خشونت می‌کنند و به هم بد می‌گویند. اگر کسی از بیرون نگاه کند، خیال می‌کند که کدورت بین اینها، تا آخر عمر تمام‌شدنی نیست. مباحثه که تمام شد، همه چیز تمام می‌شود؛ می‌نشینند با همدیگر چای می‌خورند، صحبت می‌کنند و با هم به مسافرت و گردش می‌روند. امام به مجلس می‌فرمودند که با هم این‌طور بحث کنید و نگذارید اختلاف شما - از هر جناحی که هستید - به حدی برسد که دشمن خوشحال بشود.

در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی
ایران، به همراه حجة الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی
۱۳۶۹/۹/۱۴

❁ همین یک جمله؛ بروید با هم بسازید

بنای کار ازدواج، بر سازش دختر و پسر است؛ باید با هم بسازند. این «با هم بسازند»، معنای خیلی عمیقی دارد. من یک وقت خدمت امام رفتم، ایشان می‌خواستند خطبه‌ی عقدی را بخوانند؛ تا من را دیدند، گفتند شما بیا طرف عقد بشو. ایشان برخلاف ما - که طول و تفصیل می‌دهیم و حرف می‌زنیم - عقد را اول می‌خواندند، بعد دو، سه جمله‌ی کوتاه صحبت می‌کردند. من دیدم ایشان پس از این که عقد را خواندند، رویشان را به دختر و پسر کردند و گفتند: بروید با هم بسازید.

بیانات در مراسم اجرای خطبه‌ی عقد ازدواج (۱۳۷۰/۴/۲۰)

❁ یک حکیم واقعی

در زمان ریاست جمهوری بنی‌صدر، وقتی مایوس شدیم از این‌که امام حرف ما را درباره‌ی آقای بنی‌صدر قبول نکنند، خدمت ایشان رفتیم. ما یکی یکی می‌رفتیم، چند نفری می‌رفتیم، نوشته‌یی می‌گفتیم، زبانی می‌گفتیم. من یک بار خدمت امام رفتم و صریحاً گفتم من به این نتیجه رسیده‌ام که چون دیگر نمی‌شود با آقای بنی‌صدر برخورد کنیم، من به همان روش قبل از انقلاب باید عمل بکنم. ما قبل از انقلاب حرفهایی می‌زدیم، که وقتی کسی در آن حرفها می‌اندیشید، موضعی نسبت به آن دستگاه پیدا می‌کرد. من به ایشان گفتم مجبورم الان حرفهایی بزنم، که وقتی کسی درباره‌ی آنها اندیشید، موضعی علیه آقای بنی‌صدر بگیرد. امام نگاه کردند و تبسمی کردند و هیچ چیز نگفتند.

در آن زمانها، گاهی می‌شد که من با دل پُر خدمت امام می‌رفتم؛ اما وقتی می‌آمدم، به رفقا می‌گفتم که امام دستی به سر و صورت ما کشیدند و لقمه‌ی حلوایی با لطف و نگاه خودشان در دهان ما گذاشتند، ما را رها کردند؛ بعد که می‌آمدم، باز در سخنرانی خودشان می‌گفتند: آقای رئیس‌جمهور، آقای بنی‌صدر! یعنی همان، همان بود! ایشان مصلحت می‌دیدند؛ چون بالاخره ایشان حکیم بودند. امام یک حکیم به معنای واقعی بود؛ یعنی واقعاً پشت دیوار و پشت حجاب را می‌دید، که ماها قادر نبودیم آن را ببینیم. ایشان چیزهای خیلی ریزتری از آنچه که در حد دید ما بود و هست، می‌دید.

در دیدار جمعی از هنرمندان (۱۳۷۰/۰۹/۰۴)

❁ فرمان امام؛ فرمان اسلام

پدر و مادری به جوان خود می‌گویند «تو هنوز شانزده سالته است، هفده سالته است؛ برو درست را بخوان؛ برو بازیت را بکن؛ لذتت را ببر. برادرت رفت و شهید شد.»؛ جوان می‌گوید: «نه! من سهم خودم را باید برای اسلام ادا کنم.» این، عبارتی است که ما در وصیتنامه‌های شهدا دیده‌ایم و از پدران و مادران شهدا و خانواده‌ها شنیده‌ایم. اثر اسلام، این است.

یک روز امام فرمود: «امروز اسلام محتاج کمک شما جوانهاست.» بعد از ظهرش بنده به خیابانها آمدم و کاری داشتم. دیدم مثل روزهای اول انقلاب شده و مردم به طرف پاوه در حرکتند. این ماجرا و این صحنه، بارها تا آخر جنگ تکرار شد. هر وقت که اسم اسلام و فرمان امام به گوش مردم می‌رسید - فرمان امام، فرمان اسلام بود و مردم برای امام به خاطر اسلام اهمیت قائل بودند

در دیدار وزیر، معاونین و رؤسای مناطق آموزش و پرورش

سراسر کشور (۷۱/۵/۲۱)

❁ نمونه در آراستگی و وضع ظاهر

بعضی اشخاص اشتباه می‌کنند. ... ما می‌گوییم بین آراستگی و ارزانی را جمع کنید... باید ارزان و غیر اشرافی پوشید و در همه‌ی امور، آراسته و زیبا و مرتب بود. این خوب است.

امام رضوان‌الله‌علیه از وقتی که در قم به عنوان یک مدرّس مطرح بودند، تا وقتی که به رهبری انقلاب و ریاست کشور رسیدند و همه‌ی دنیا - چه از نزدیک و چه از طریق رسانه‌های گروهی - چهره و ظاهرشان را می‌دیدند، همیشه به وضع ظاهر خود رسیدگی می‌کردند. یک وقت است که می‌گوییم: «در سالهای اخیر، رهبری و ریاست انقلاب و کشور ایجاب می‌کرد ایشان به وضع ظاهر خود برسند.» اما من به شما عرض کنم: آن وقت هم که ایشان به عنوان مدرّس در قم حضور داشتند و ما سالها از نزدیک می‌دیدیمشان، واقعاً در آراستگی سر و وضع ظاهر، در قم نمونه بودند. از همه‌ی شاگردان ایشان هم که سؤال کنید همین را خواهند گفت. همیشه نعلین ایشان واکس زده و تمیز و عمامه‌شان مرتب بود. ... از اوّل تا همین اواخر که شما ملاحظه کرده بودید، تمیز و مرتب لباس می‌پوشیدند و ظاهری آراسته داشتند.

در دیدار مسئولان «نیروی مقاومت بسیج» (۱۳۷۳/۲/۴)